

## تأثیر قاعده اصولی "دلالت جمع محلی به ال بر عموم" و "استثنای متعقب به جمله‌های متعدد" در تفسیر آیات قرآن کریم

کرمه معصومه مظاهری<sup>۱</sup>، نسیم تیموری<sup>۲</sup>

### چکیده

این مقاله با اشاره به تفاوت‌های معنایی حاصل از فروض مختلف قاعده "دلالت جمع محلی به ال بر عموم" و "استثنای متعقب به جمله‌های متعدد" به تأثیر آن در فهم آیات قرآن کریم و احکام صادره از آن پرداخته است. در بیان تأثیر مبنای اصولی قاعده "دلالت جمع محلی به ال بر عموم"، لفظ «العقود» در آیه ۱ سوره مبارکه مائده مورد بررسی واقع شده و حاصل آن این است که اگر مبنای مفسر دلالت این جمع بر عموم باشد، لفظ مذکور شامل تمامی عقدها شده و اگر مبنای مفسر عدم دلالت جمع محلی به ال بر عموم باشد، لفظ مذکور تنها شامل برخی از عقدها می‌شود. قاعده دیگر این است که آیا استثنایی که بعد از چند جمله واقع می‌شود به همه جملات برگشته یا تنها به جمله آخر برمی‌گردد؟ برای تبیین وجوه متفاوت این قاعده و تأثیر معنایی آن، آیه ۴ و ۵ سوره مبارکه نور بررسی شده است. حاصل آن که اگر استثناء به تمام جملات پیشین برگردد، با توبه فرد، حکم فسق و نپذیرفتن ابدی شهادت او برداشته شده و اگر استثناء، تنها به جمله اخیر برگردد، حکم فسق از قاذف برداشته شده ولی تا ابد شهادت او در محکمه پذیرفته نیست. تمامی قواعد ذکر شده ذیل مبحث عام و خاص از مباحث الفاظ و با روش کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** عام، ادوات عام، استثناء، جمع محلی به ال

۱. استاد یار دانشگاه شهید مطهری [M.mazaheri@gmail.com](mailto:M.mazaheri@gmail.com)

۲. دانش‌پژوه سطح ۴ مجتمع آموزش علوم اسلامی کوثر

## ۱. مقدمه

اصول فقه، علم به قواعدی است که برای به دست آوردن احکام شرعی بدان نیاز است. (مظفر، ۱۴۱۲ق، ۵/۱) این علم، کمک شایانی در کشف معنای آیات قرآن کریم، این معجزه جاودان الهی، می‌نماید. به طوری که می‌توان ادعا کرد بدون آن، رسیدن به کنه معنای آیات ممکن نمی‌باشد.

مباحث اصولی از زمان شیخ طوسی و شکل‌گیری اصول فقه مورد توجه علمای دین - به جزء ظاهرگرایان - واقع شده و قوانین اصولی همچون میزانی در صحت و سقم متون به کار رفته است. قواعد اصولی مذکور در کتاب‌هایی مانند قوانین الأصول میرزای قمی، کفایه الاصول آخوند خراسانی بیان شده است. در کتاب‌های تفسیری هم که مفسر آن به قواعد اصولی اهتمام داشته، ردپای این قوانین در تفسیر دیده می‌شود از جمله تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن شیخ طوسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن طبرسی و تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن علامه طباطبایی. به نظر می‌رسد هنوز راه‌های نرفته بسیار برای بهره‌برداری از این قواعد در فهم آیات قرآن کریم و ظرفیت‌سازی برای استنباط احکام الهی از آیات وجود دارد. در این مقاله سعی شده که از طریق بررسی دو قاعده به تأثیر قواعد اصولی در فهم آیات الهی که در بعضی موارد مبنای عملی مکلف نیز قرار گرفته و احکام الهی از آن‌ها صادر می‌شود، بپردازد. در این راستا دو سؤال مطرح می‌شود:

۱. مبنای انتخابی مفسر در پذیرش هر یک از دو سوی قاعده اصولی دلالت یا عدم دلالت جمع محلی به ال بر عموم چه تأثیری در فهم آیات و احکام صادره از آن دارد؟
۲. مبنای انتخابی مفسر در قاعده اصولی استثنای متعقب به جمله‌های متعدد چه تأثیری در تفسیر وی از آیات حکیم و احکام صادره از آن دارد؟

از آنجا که هر دو قاعده مذکور از مباحث الفاظ و ذیل مبحث عام و خاص است در ابتدا مختصری به مفهوم‌شناسی عام و ادوات عموم پرداخته سپس آیه مورد بحث با تبیینی از آیه بیان می‌شود، در ادامه نیز به بیان اختلاف نظرات اصولی‌ها و ثمره عملی آن در آیات قرآن بررسی می‌شود.

## ۲. مفهوم‌شناسی

لفظ "عام" را در لغت و اصطلاح بررسی شده تا مشخص شود مراد از عام در اصول فقه چه می‌باشد.

## ۲-۱. مفهوم عام در لغت

عام یعنی چیزی که هم شامل شناخته شده‌ها، هم ناشناخته‌ها می‌شود و خاص یعنی شناخته شده‌ها. عامه خلاف خاصه و جمع آن عوام است. و قول: نَتُوبُ إِلَّا بِكَ مِنْ عَوَامٍ خَطَايَانَا یعنی از عموم خطایا به سویت برمی‌گردم. و قول: لَا يَعْذِبُ اللَّهُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ یعنی بیشتر (مردم) را به گناه کمتر ایشان عذاب نمی‌کند. (طریحی، ۱۴۱۷ ق، ۱۲۴/۶)

عامه نقطه مقابل خاصه و جمع آن، عوام است به معنای شمول و فراگیری است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۵ ق، ۸۷۰/۲)

## ۲-۲. مفهوم عام در اصطلاح علم اصول

عام لفظی است که همه مصادیق مدخول خود، که صلاحیت انطباق بر آن‌ها داشته باشد را در برمی‌گیرد. (خمینی، ۱۳۶۷ ق، ۴۵۹/۱) و به معنای فراگیر و شامل بودن می‌باشد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ ق، ۸۵/۲)

عام عبارت است لفظی که به مفهوم خود شامل همه مصادیق می‌شود. در مقابل آن، خاص به لفظی اطلاق می‌شود که به مفهوم خود شامل همه مصادیق نمی‌شود. (حیدری، ۱۴۲۵ ق، ۱۳۱)

برخی معتقدند که مفهوم عام و خاص از مفاهیم روشنی است که به تعریف نیاز نداشته و تعریف‌های موجود از نوع شرح لفظ می‌باشد. (آخوند خراسانی، ۱۳۲۸ ق، ۲۱۳)

## ۳. ادوات عام

ادوات دال بر عموم از سه قرارند؛ اسماء عموم (مانند کل، جمیع، ...)، هیأت همراه با "ال"، نکره در سیاق نفی البته ادوات دیگری هم ذکر شده ولی عمده این سه است. از میان ادوات عموم هیأت همراه با "ال" محل اختلاف است که به چه نحو دلالت بر عموم می‌کند.

جمع محلی به "ال" اسم جمعی است که بر سر آن الف و لام جنس وارد شود. اکثر قریب به اتفاق علمای اصول جمع محلی به لام (نه مفرد محلی به ال) را از الفاظ عموم می‌دانند، اما در چگونگی استفاده عموم از آن اختلاف دارند: ۱. برخی آن را از طریق وضع "ال" بر عموم توجیه نموده‌اند و برای صحت ادعای خود به تبادر تمسک کرده و معتقدند در مواردی که الف و لام جمع دلالت بر عهد نکنند از آن عموم متبادر می‌گردد. ۲. عده‌ای به دلیل عقلی استدلال نموده‌اند، به این بیان که جمع محلی به لام، مرکب از دو چیز است؛ اسم جمع و "ال" تعریف که اسم جمع بر افراد نامعینی دلالت می‌کند، اما "ال" تعریف، بر تعیین دلالت

می‌نماید؛ به این صورت مجموع این دو روی هم بر افراد معین دلالت می‌نماید. ۳. گروهی آن را از طریق مقدمات حکمت اثبات نموده‌اند مانند آخوند خراسانی که معتقد است نه مفرد و نه جمع محلی به "ال" را از راه وضع دال بر عموم نمی‌کند بلکه دلالت آن بر عموم به کمک قرینه یعنی مقدمات حکمت است. (صالحی مازندرانی، ۱۴۲۷ق، ۱۱۸/۴)

#### ۴. دلالت یا عدم دلالت جمع محلی به ال بر عموم

بر دلالت یا عدم دلالت جمع محلی به ال بر عموم بین اصولی‌ها اختلاف نظرهایی دیده شده که حاصل آن در فهم آیات الهی تأثیر بسزایی دارد.

#### ۴-۱. اختلاف نظرات اصولی

۴-۱-۱. برخی مانند مرحوم آخوند در این زمینه بر این باور است که خود لفظ محلی به الف و لام نمی‌تواند عموم را افاده کند. مرحوم آخوند علت ممنوع بودن دلالت وضعی محلی به لام بر عموم را به این توضیح بیان می‌کند که در هر محلی به لام سه چیز وجود دارد: ۱. الف و لام ۲. مدخول الف و لام ۳. مجموع مرکب از این دو. در حالی که هیچ کدام به حسب وضع، عموم را اقتضاء نمی‌کند. اما الف و لام که واضح است هیچ کس الف و لام را وضع بر عموم نمی‌داند. و اما مدخول آن؛ نکره که اسم جنس است فقط بر طبیعت مهمله دلالت می‌کند و طبیعت مهمله، عموم را افاده نمی‌کند. و اما مرکب این دو، وضعی که دلالت کند این دو عموم را افاده می‌کند، نداریم. (آخوند خراسانی، ۱۳۲۸ق، ۲۱۵)

۴-۱-۲. در مقابل برخی مانند علامه طباطبایی جمع محلی به "ال" را نشانه عموم دانسته و معتقد است اگر اسم جمعی با "ال" جنس همراه شود، از آن برداشت عموم می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ۲۵۹/۵)

#### ۴-۲. ثمره عملی

ثمره عملی این رویکرد، در تفسیر آیات قرآن کریم مشخص می‌شود از جمله آیه ۱ سوره مبارکه مائده "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجَلَّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ" یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید به قراردادهای (خود) وفا کنید. گوشت چهارپایان برای شما حلال شده است، مگر آنچه

(حکمش) بر ما خوانده می‌شود، بی آنکه شکار را در حال احرام جایز شمارید. خدا هر چه را بخواهد، حکم می‌کند.

### تفاسیر مختلفی در تفسیر لفظ "العقود" از مفسران بزرگ دیده می‌شود:

۴-۲-۱ ابن جریر مخاطب این آیه را اهل کتاب دانسته و آیه را اینطور معنا می‌کند که: ای کسانی که به کتب متقدمه ایمان آورده‌اید به عهدهایی که در رابطه با حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) متعهد شده‌اید، وفا کنید. در حقیقت "وفوا بالعقود" امری است از جانب خدا به اهل کتاب که بدانچه در تورات و انجیل از آن‌ها میثاق گرفته شده که به حضرت رسول و آنچه از نزد خدا آورده، ایمان بیاورند. (بغوی، ۱۴۲۰ق، ۵/۲)

۴-۲-۲ ابن جریر و ابن منذر منظور از عقود را عهدهای زمان جاهلیت دانسته‌اند و معتقدند در اسلام عقدی حادث نشده است. عبدالرزاق و قتاده نیز به همین نظر متمایل شده و مراد از "العقود" را سوگندهای زمان جاهلیت دانسته‌اند که افراد با هم هم‌پیمان می‌شدند که در برابر تجاوز بیگانگان یکدیگر را یاری رسانند. (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ۲/۲۵۳؛ صنعانی، ۱۴۱۱ق، ۱/۱۷۶) در تفسیر مخزن العرفان قائلان به این نظر ابن عباس، مجاهد، ضحاک، ربیع بن انس، سدی خوانده شده است. (امین، بی‌تا، ۴/۲۵۲)

۴-۲-۳ ابن منذر عقود را پنج عقد دانسته؛ عقد ایمان، عقد نکاح، عقد بیع، عقد عهد، عقد قسم. (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ۲/۲۵۳) ثعالبی منظور از "العقود" را عهدهایی دانسته که به کلام می‌آیند و لفظ در آن‌ها دخیل است مثل عهد بستن دو نفر بر نیکی و یا عقد نکاح یا بیع. (ثعالبی، ۱۴۱۸ق، ۲/۳۳۴)

۴-۲-۴ ابن عباس مراد از "العقود" را حلال و حرام خداوند که در قرآن کریم آمده، دانسته است (امین، بی‌تا، ۴/۲۵۲؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق، ۳/۴۳۶). طبری این قول را نزدیک ترین اقوال به صواب دانسته است. (خازن، ۲، ۳/۱۴۱۵)

۴-۲-۵ در تفسیر قمی و نورالثقلین آمده، مراد از "العقود" ولایت امیرالمومنین علی (علیه‌السلام) می‌باشد که حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در ده جایگاه، بر خلافت حضرت با مردم پیمان بستند. (قمی، ۱۴۰۵ق، ۱/۱۶۰؛ حویزی، ۱۴۱۵ق، ۱/۵۸۳)

۴-۲-۶ منظور از "العقود" تمام عهدها و عقود می‌باشد اعم از عهدهایی که بین بنده و خالق او بسته می‌شود مثل عقود شرعیه از قبیل نذر و عهد و قسم و یا عهدها و قراردادهایی که بین افراد با یکدیگر بسته می‌شود مثل عقد شرکت و نکاح و بیع و امثال آن. حسینی همدانی علت این اطلاق را وجود "ال" جنس در "العقود" دانسته و آن را شامل هرگونه عقد و پیمان می‌داند. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ۴/۳۲۵) مرحوم آخوند

قائل به همین نظر هستند ولی از باب اطلاق آیه نه از باب جمع محلی به ال. (آخوند خراسانی، ۱۳۲۸ق، ۲۱۵)

علامه طباطبایی نیز از معتقدین به این نظر می‌باشد. ایشان کلمه "عقود" را جمع عقد و به معنای گره زدن و بستن چیزی به چیز دیگر دانسته به نوعی که به خودی خود از یکدیگر جدا نشده و هر یک ملازم دیگری باشد. علامه این لوازم را همانطور که در گره خوردن دو چیز محسوس در نظر مردم معتبر است را در گره‌های معنوی نیز معتبر می‌شمارد، مثلاً در عقد معاملات از خرید و فروش و اجاره و سایر معاملات معمول و نیز در عهدها و پیمان‌ها کلمه عقد را اطلاق داده و معتقد است اثری که در گره زدن هست در اینها نیز وجود داشت و آن اثر عبارت است از لزوم آن پیمان و التزام در آن. ایشان بر این باورند که عقد - که همان عهد باشد - شامل همه پیمان‌های الهی و دینی که خدا از بندگانش گرفته می‌شود و نیز شامل ارکان دین و اجزای آن چون توحید و نبوت و معاد و سایر اصول عقائد و اعمال عبادتی و احکام تشریعی و امضایی و از آن جمله شامل عقد معاملات و غیره می‌شود. علامه علت را لفظ "العقود" که جمع محلی به الف و لام است، دانسته و معتقد است صحیح‌تر آن است که کلمه "العقود" در آیه حمل بر هر چیزی که عنوان عقد بر آن صادق است، شود.

علامه در ادامه اضافه می‌فرماید که معنای خاصی که بعضی از مفسران برای عقد کرده‌اند از آن جمله این که مراد از عقود، تنها عقودی باشد که در بین مردم جریان دارد مانند عقد بیع و نکاح و عهد، یا عهدی که آدمی با خودش می‌بندد مثل سوگند خوردن برای انجام یا ترک فعلی یا این که مراد از عقود، پیمان‌هایی باشد که اهل جاهلیت در بین خود می‌بستند، مبنی بر اینکه یکدیگر را در هنگامی که مورد حمله قرار گرفتند، یاری دهند یا اگر کسی خواست به آن‌ها زور بگوید از او جلوگیری نمایند و این همان حلفی است که در مردم جاهلیت معروف بوده یا مراد از "العقود" میثاق‌هایی باشد که از اهل کتاب مبنی بر عمل به تورات و انجیل گرفته شده، صحیح نمی‌باشد. علامه تأکید می‌فرماید در وجوهی که در معنا و مراد کلمه "عقود" ذکر شده هیچ دلیلی از ناحیه لفظ آیه وجود ندارد و ظاهر جمع محلی به الف و لام، عمومیت را می‌رساند. (طباطبایی، ۱۴۱۶ ق، ۲۵۹/۵)

همانطور که دیده شد تفاوت مبنایی بر دلالت یا عدم دلالت جمع محلی به "ال" موجب تفاوت تفسیری در آیات قرآن خواهد شد. اگر مبنای مفسر دلالت جمع محلی به "ال" بر عموم باشد در آیه شریفه "العقود" تمام عقود را شامل می‌شود و اگر مبنای مفسر عدم دلالت جمع محلی به "ال" بر عموم باشد، "العقود" تنها دلالت بر برخی از شاخه‌های عقود می‌نماید مگر اینکه مفسر دلالت بر اطلاق را از سایر قرائن به دست آورد. یکی از دلایلی که برخی از مفسران "العقود" را تنها به برخی از شاخه‌های عقود نسبت داده‌اند، عدم توجه آن‌ها به قواعد

اصولی بوده است. پس توجه به قواعد اصولی، تفسیر کامل‌تر و صحیح‌تری از آیات به دست می‌دهد و اگر مفسران مذکور به این قاعده توجه کرده یا آن را قبول داشتند از یک وجهی دیدن نجات می‌یافتند.

## ۵. استثنای متعقب به جمله‌های متعدد

قاعده دیگری از اصول که مورد اختلاف بین اصولی‌ها و مفسران بوده و موجب تفاوت فهم و تفسیر آیات قرآن می‌شود، قاعده مشهور "استثنای متعقب به جمله‌های متعدد" می‌باشد. آنچه در این قاعده مورد اختلاف است این می‌باشد که آیا استثنایی که بعد از چند جمله واقع می‌شود به همه آنها برگشته و یا تنها به جمله آخر برمی‌گردد؟ به بیان دیگر؛ اگر استثنایی بعد از جملات (مستثنی‌منه‌های) متعدد واقع شود، آیا ظهور در رجوع به تمام جملات دارد یا ظهور در رجوع به جمله اخیر داشته و فقط آن را تخصیص می‌زند و جملات قبل بر عموم خودشان باقی می‌مانند یا این که ظهور در رجوع به هیچ یک نداشته و از این جهت که معلوم نیست به خصوص جمله اخیر برمی‌گردد یا به تمام جملات، کلام مجمل می‌شود.

### ۵-۱. اختلاف نظرات اصولی

در اینکه استثنایی که در بعد از چند جمله متعاقب می‌آید به کدام جمله برمی‌گردد، بین اصولی‌ها اختلاف نظر دیده می‌شود که حاصل آن تأثیر شگرفی در معنای آیه و حکم استخراج شده از آیه دارد.

### ۵-۱-۱. رجوع استثناء به جمله اخیر

مرحوم آخوند خراسانی در این باب بیان می‌کند که رجوع استثناء به جمله اخیر از باب قدر متیقن (نه از باب ظهور) محل بحث نیست زیرا رجوع استثناء به غیر جمله اخیر بدون این که قرینه‌ای در بین باشد از طریقه اهل محاوره خارج است. هم چنان که در امکان رجوع استثناء به تمام جملات بحثی نیست یعنی استثناء این توان و کشش را دارد که به تمام جملات قبلی بر گردد، محل اختلاف در صحت این رجوع است.

مرحوم آخوند علت امکان رجوع به تمام جملات قبل را اینطور بیان می‌دارد که؛ "إلّا" از حروف استثناء است و در حروف استثناء چه قائل شویم که ۱- وضع و موضوع له، عام بوده و مستعمل فیه آن‌ها، خاص است، ۲- چه قائل شویم که وضع، عام و موضوع له و مستعمل فیه، خاص است و ۳- چه قائل شویم که وضع و موضوع له و مستعمل فیه، عام است و خصوصیات و تشخصات از طواری و عوارض استعمال می‌باشند (قول مختار آخوند خراسانی)

استثناء فقط یک معنا دارد که عبارت است از اخراج و بیرون کردن، و تنها بر یک نسبت که همان نسبت استثنائیه و اخراجیه باشد، دلالت دارد. لذا فرقی نمی‌کند که مخرج عنه واحد باشد یا متعدد، زیرا در هر صورت کارِ اِلَّا این است که مستثنی را خارج کند چه یکی را از یکی خارج کند، چه یکی را از چندتا. پس اِلَّا صلاحیت این را دارد که به تمام جملات قبلیش برگردد و اگر قرینه‌ای در کلام نباشد، استثناء نه ظهور در رجوع به جمله اخیر دارد و نه ظهور در رجوع به تمام جملات. و تعدد مستثنی و مستثنی منه در خارج سبب نمی‌شود که مفهوم و معنای ادات استثناء نیز متعدد شود، بلکه در هر صورت معنای استثناء اخراج است و توان رجوع به جمیع را دارد.

در ادامه مرحوم آخوند در باب صحت این رجوع بر اساس مبنای قدما اینطور اضافه می‌کند که حجیت ظهور از باب تعبد است. و هنگام شک، اصله الحقیقه و اصله العموم تعبدا جاری می‌شود. در مورد بحث نیز عموم جملات، معنای حقیقی داشته و به جز جمله اخیر، بر عمومیت خود باقی هستند. پس مرحوم آخوند امکان رجوع استثناء به تمامی جملات ماقبل را رد نمی‌کند ولی صحت رجوع را تنها در جمله اخیر می‌پذیرد.

### ۵-۱-۲. رجوع استثناء به تمام جملات ماقبل

بر اساس مبنای برخی از اصولی‌ها مانند علامه طباطبایی، رجوع استثناء به تمام جملات ماقبل می‌باشد. ایشان در ذیل آیه شریفه ۴ از سوره مبارکه نور، استثناء را به تمام جملات قبل سرایت داده و معتقدند در صورت توبه، حکم به فسق و نپذیرفتن ابدی شهادت آنان برداشته می‌شود.

### ۵-۱-۳. اجمال کلام و رجوع به اصول عملیه

بر اساس مبنای برخی محققین از متأخرین که قائلند حجیت اصله الحقیقه از باب ظهور است و اصله الحقیقه، اصل تعبدی نیست. در مورد بحث، جملات غیر اخیر، ظهور در عموم پیدا نکرده و مجمل می‌شوند، لذا رجوع به اصول عملیه بر آن مترتب می‌شود. (آخوند خراسانی، ۱۳۲۸ق، ۲۳۴)

### ۵-۲. ثمره عملی

"وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً و لا تقبلوا لهم شهادة ابدًا و اولئك هم الفاسقون \* اِلَّا الَّذِينَ تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ..." (نور/ ۵ و ۴) یعنی: و کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار شاهد نمی



آورند، به آن‌ها هشتاد تازیانه بزنید و هیچ‌گاه شهادتی از آن‌ها نپذیرید و این‌ها بی‌شک فاسق اند \* مگر کسانی که بعد از آن توبه کرده و اصلاح نمودند که خداوند البته آمرزنده‌ی مهربان است.

مفسران بنابر دیدگاهی که در استثنای متعقب به جمله‌های متعدد داشته‌اند، تفاسیر متعددی در ذیل آیه ۴ و ۵ سوره نور، ارائه داده‌اند. شماری از این تفاوت تفسیری در ادامه آمده است.

۵-۲-۱ برخی مانند شریح، سعید بن مسیب، حسن و ابراهیم استثناء را تنها به جمله اخیر برگردانده و معتقدند شهادت قاذف هرگز پذیرفته نمی‌باشد. اهل عراق نیز به این تفسیر مایل می‌باشند. (طوسی، بی‌تا، ۴۰۹/۷) ابن عاشور، ابوحنیفه را دارای این رای می‌داند. ثعالبی نیز معتقد است که حنفی‌ها، استثناء را به جمله اخیر برگردانده و برگشت آن را به تمام جملات ماقبل تنها با دلیل می‌پذیرند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ۱۲۸/۱۸)، (ثعالبی، ۱۴۱۸ق، ۱۷۱/۴) زمخشری نیز استثناء را تنها از فاسقین می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۲۱۴/۳) در مجمع‌البیان از قول بعضی از مفسران آمده که استثناء مزبور تنها و تنها راجع به جمله اخیر است، در نتیجه اگر قذف کننده بعد از اقامه حد توبه کند و اصلاح نماید، گناهش آمرزیده می‌شود، ولی باز هم شهادتش تا ابد پذیرفته نیست. (طبرسی، ۱۴۱۳ق، ۱۲۶/۷)

۵-۲-۲ برخی نیز معتقدند استثناء به هر دو برمی‌گردد و اگر شخص توبه کند، هم فسق از او برداشته می‌شود و هم شهادتش پذیرفته است (بغوی، ۱۴۲۰ق، ۳۸۲/۳) ابن عاشور نیز با این قول همراه بوده و معتقد است استثناء به تمامی جملات برمی‌گردد. (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ۱۲۸/۱۸) شافعی‌ها معتقدند استثناء به تمامی جملات ماقبل برمی‌گردد و برگشت آن به جمله اخیر به تنهایی باید با قرینه باشد. (ثعالبی، ۱۴۱۸ق، ۱۷۱/۴) در تفسیر جلالین آمده، کسانی که توبه کنند و عمل خویش را اصلاح نمایند، فسق ایشان پایان یافته و شهادتشان پذیرفته می‌شود زیرا خداوند غفور است و به ایشان توبه را الهام کرده است. (محلی، ۱۴۱۶ق، ۳۵۳)

میبیدی نیز به این نظر مایل بوده و توبه قاذف که همان تکذیب خویش باشد را از بین برنده فسق و باعث قبولی شهادت می‌داند. (میبیدی، ۱۴۱۳ق، ۴۸۷/۶)

علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه می‌فرماید "إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ" این استثناء هر چند راجع به جمله اخیر یعنی حکم به فسق نامبردگان است. ولی از آنجایی که برای جمله "و هرگز شهادتی از ایشان نپذیرید" جنبه تعلیل دارد (به شهادت سیاق)، لازمه‌اش ارتفاع حکم به ارتفاع فسق است و حکم ابدی نپذیرفتن شهادت هم برداشته شود در نتیجه لازمه رفع دو حکم این می‌شود که استثناء به حسب معنا به هر دو

جمله مربوط باشد، و معنا چنین می‌شود که "هرگز از آنان شهادت نپذیرید، چون فاسقند، مگر آنان که توبه نموده و عمل خود را اصلاح کنند، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است، و چون چنین است گناهشان را می‌آمرزد، و به ایشان رحم می‌کند، یعنی حکم به فسق و نپذیرفتن ابدی شهادت آنان را بر می‌دارد" (طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ۱۵/۸۵)

همانطور که ملاحظه شد بنابر دیدگاه اصولی مورد پذیرش هر مفسر، تفسیر آیه و حکم استخراج شده از آن، متفاوت خواهد بود. به اینکه با توبه قاذف، تنها فسقش برداشته می‌شود و تا ابد شهادتش پذیرفته نیست یا اینکه بعد از توبه، هم فسق او زایل شده و هم شهادت او به رسمیت شناخته می‌شود.

## ۶. نتیجه‌گیری

- ۱-۶. فهم قواعد اصولی و برگزیدن مبنای خاص اصولی در هر مسأله، فهم و تفسیر خاصی نسبت به آیات شریفه قرآن کریم به انسان می‌دهد.
- ۲-۶. از باب نمونه قاعده اصولی دلالت یا عدم دلالت جمع محلی به "ال" بر عموم مورد بررسی واقع شد و از اثر تفاوت دو مبنا در تفسیر آیات بحث به میان آمد. بر اساس مبنای دلالت جمع محلی به "ال" بر عموم، به عنوان مثال در آیه "اوفوا بالعقود" لفظ "العقود" شامل تمامی عقود می‌شود. و بر اساس مبنای مقابل "العقود" تنها شامل برخی از پیمان‌ها می‌شود.
- ۳-۶. قاعده دیگری که مورد بررسی قرار گرفت، قاعده "استثنای متعقب به جمله‌های متعدد" بود که در اثر مبنای اصولی هر مفسر، تفسیر و در نتیجه احکام استخراج شده از آیات متفاوت می‌شود. به عنوان مثال در آیه ۴ و ۵ سوره مبارکه نور، اگر استثناء به تمام جملات پیشین برگردانده شود، با توبه فرد، حکم به فسق و نپذیرفتن ابدی شهادت او برداشته می‌شود. و اگر استثناء، تنها به جمله اخیر برگردد، حکم فسق از قاذف برداشته شده ولی تا ابد شهادت او در محکمه پذیرفته نیست.
- ۴-۶. تفسیر و فهم آیات الهی بدون قواعد اصولی، فهمی ناقص و ابتر بوده و گزینش هر قاعده اصولی رویکردهای بسیار متفاوتی به هر مفسر در تفسیر آیات و احکام حاصل از آن می‌دهد.

## منابع

قرآن کریم ترجمه ابوالفضل بهرام‌پور

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم، (۱۳۲۸ ه. ق)، کفایه الاصول، انتشارات امام المهدی علیه‌السلام، قم.
۲. ابن‌عاشور، محمدطاهر، (۱۴۲۰ ه. ق)، تفسیر التحریر و التنویر، ناشر: مؤسسه‌التاریخ العربی، چاپ اول، بیروت.
۳. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۲۰ ه. ق)، تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، نار: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، بیروت.
۴. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۱۸ ه. ق) تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ناشر: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، بیروت.
۵. حسینی همدانی، محمد، (۱۴۰۴ ه. ق)، انوار درخشان در تفسیر قرآن، چاپ اول، تهران.
۶. حیدری، علی‌نقی، (۱۴۲۵ ه. ق)، اصول الاستنباط فی اصول‌الفقه و تاریخه، مترجم: غرویان، محسن، شیروانی، علی، ناشر: دارالفکر، قم.
۷. حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵ ه. ق)، تفسیر نور الثقلین، ناشر: اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم.
۸. خازن، علی بن محمد، (۱۴۱۵ ه. ق)، تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل، ناشر: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول، بیروت.
۹. خمینی، روح‌الله، (۱۳۶۷ ه. ق)، تهذیب‌الاصول، ناشر: دارالفکر، قم.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن فضل، (۱۴۰۵ ه. ق)، مفردات الفاظ قرآن، مترجم: خسروی حسینی، سید غلامرضا، ناشر: مرتضوی، تهران.
۱۱. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ ه. ق) الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ناشر: دار کتاب العربی، چاپ سوم، بیروت.
۱۲. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، (۱۴۰۴ ه. ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ناشر: آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، چاپ اول، قم.
۱۳. صدر، محمد باقر، (۱۴۱۷ ه. ق)، بحوث فی علم الأصول، ناشر: موسسه دائره المعارف الفقه الاسلامیه، چاپ سوم، قم.
۱۴. صالحی‌مازندرانی، محمدعلی، (۱۴۲۷ ه. ق)، شرح کفایه‌الاصول، بر اساس درس‌های آیت‌الله صالحی‌مازندرانی، ناشر: صالحان، قم.

۱۵. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، (۱۴۱۱ ه.ق) تفسیر القرآن العزیز المسمی تفسیر عبدالرزاق، ناشر: دار المعرفه، چاپ اول، بیروت.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۶ ه.ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلامی، قم.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۳ ه.ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران.
۱۸. طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۷ ه.ق)، مجمع البحرین، ناشر: مرتضوی، چاپ سوم، تهران.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التیبان فی تفسیر القرآن، تحقیق: با مقدمه آغا بزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۰. عاملی، جمال الدین حسن زین الدین، (۱۴۱۳ ه.ق)، معالم الدین وملاذ المجتهدین، ناشر: جامعه مدرسین، قم.
۲۱. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۵ ه.ق)، تفسیر القمی، ناشر: دار الکتب، چاپ سوم، قم.
۲۲. محلی، محمد بن احمد، (۱۴۱۶ ه.ق)، تفسیر الجلالین، مؤسسه النور للمطبوعات، چاپ اول، بیروت.
۲۳. مظفر، محمدرضا، (۱۴۱۲ ه.ق)، اصول الفقه، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ چهارم، قم.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۴ ه.ق)، انوار الاصول، ناشر مدرسه الامام علی علیه السلام، قم.
۲۵. میبدی، احمد بن محمد، (۱۴۱۳ ه.ق)، کشف الاسرار و عدة الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، ناشر: امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران.
۲۶. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، (۱۳۷۸ ه.ق)، قوانین الأصول (طبع قدیم)، ناشر: مکتبه العلمیه الاسلامیه، چاپ دوم، تهران.